

## «باسمه تعالی»

## مقدمه:

بیاد دارم سال ۱۳۶۷ ه.ش. زمانی که برای کسب اجازه از محضر دانشمند فقید مرحوم استاد نیکو صفت (ره) جهت برگزاری یک دوره کلاس‌های عقاید اجمالی حضورشان شرف یاب شدم، ایشان با استقبال کردن از چنین امری آن‌را بسیار خوب و حائز اهمیت دانستند و در حالی که چهره‌ی نورانی ایشان طراوت خاصی داشت، رهنمودهای لازم را نیز بیان فرمودند. به هر حال با عنایات خاصه حضرت حجّت (سلام الله علیه) و تشویق‌های صمیمانه استاد، کلاس فوق تشکیل شد و خواهران و برادران هر هفته روزهای شنبه به مدت ۱/۵ ساعت و در طی مدت بیش از ۶ سال بحث‌های توحید، نبوت، امامت عامه و خاصه، رجعت و معاد و نیز مباحث فرعی دیگر را فرا گرفتند و در امتحاناتی که به همین منظور برقرار شده بود شرکت نموده و تحت هیچ شرایطی کلاس تعطیل نگردید و ثمره‌ی برقراری چنین کلاسی این شد که امروزه ده‌ها نفر از خواهران و برادران بتوانند آگاهی لازم را نسبت به مبانی دین مبین اسلام پیدا نموده و امیدهای خوبی برای جلوگیری از تهاجم فرهنگی دشمن در زمینه‌های مختلف بالاخص مسائل اعتقادی باشند.

به هر حال با پایان یافتن اولین دوره این کلاس‌ها و درخواست‌های مکرری که از ناحیه برادران و خواهران برای تشکیل دوره دوم به عمل آمد، تصمیم گرفته شد تا به یاری خداوند متعال دوره دوم این جلسات به صورت اجمالی و تفصیلی برگزار شود تا هم دانشجویان دوره قبل و هم دانشجویان جدید بتوانند از تشکیل کلاس استفاده لازم را بنمایند، لکن یکی از مشکلاتی که در این راه مطرح بود، در اختیار قرار دادن جزوات برای همه افراد بود، چرا که به جز چند جزوه‌ی محدود خطی و آن هم با نقائص بسیار زیاد، چیز دیگری در دسترس نبود و از طرفی نیز چون باید فرمایش جناب استاد مبنی بر نگهداری و چگونگی در دسترس قرار دادن آنها مد نظر قرار می گرفت فلذا پس از بحث و گفتگو در هیأت علمی کانون آموزش قرآن و تجوید، بر آن

شدیم تا جزوات را به صورت کنونی تایپ نموده و پس از چندین بار تصحیح، به صورت محدود تکثیر کرده و جهت استفاده دانشجویان آنرا در اختیار این عزیزان قرار دهیم، یعنی دقیقاً آنچه را که اکنون پیش روی شما است. قبل از مطالعه جزوه حاضر، لازم است خوانندگان عزیز و دانشجویان گرامی به چند نکته مهم توجه فرمایند:

۱- همانطور که ملاحظه می فرمایید جزوات مذکور در ۵ مجلد جداگانه شامل بحث های توحید، نبوت، امامت عامه و خاصه، رجعت و معاد می باشد تا علاقه مندان به راحتی بتوانند به هر مبحثی که نیاز دارند مراجعه نمایند فلذا درخواست می شود در نگهداری و حفظ آنها نهایت سعی و دقت لازم به عمل آید.

۲- چون جزوات حاضر جهت تدریس در کلاس تهیه گردیده، لذا در بخش توحید موضوعاتی را که هیچگونه دخالتی در امتحانات پایان دروس نخواهند داشت تحت عنوان بخش مطالعه در نظر گرفته شده است.

۳- در صورت مشاهده هرگونه غلط تایپی و یا غیر آن، حتماً برادران خود را در هیأت علمی مطلع فرمایید. همچنین قبل از استناد به آیات و روایاتی که در جزوه بیان شده است، حتماً به قرآن کریم و کتبی که به عنوان مأخذ آن روایت ذکر شده، مراجعه نمایید.

ان شاء الله خوانندگان گرامی با تحصیل عقاید اسلامی و مطالعه و تحقیق در جزوات حاضر مبلغینی شایسته برای خدمت به اسلام عزیز باشند.

اللهم آمین

والسلام علی عباد الله الصالحین

مرتضی مخملباف

## باب نبوت

برای بشر قانون لازم است، چرا که آدمی طوری آفریده شده که نمی تواند مانند حیوانات به تنهایی زندگی خود را ادامه دهد. حیوانات از نظر مسکن به سوراخ‌ها و لانه‌های خود و از حیث لباس به همان پشم‌ها و موهای تن خود و از لحاظ خوراک به گیاهان و مانند آن اکتفا می نمایند. اما بشر اینطور نیست. به‌عنوان مثال اگر شما بخواهید پیراهنی برای خود درست کنید در صورتی که نخواستید هیچ چیز آنرا از جامعه تهیه کنید، چه بسا برای مدت یک عمر نتوانید. خلاصه آنکه بشر برای ادامه حیات ناگزیر است در اجتماع زندگی کند و هر یک از افراد گوشه ای از کارهای اجتماع را به عهده گیرند (یکی نانوا باشد و دیگری بنا، یکی زارع باشد و فرد دیگر تاجر و الی غیر ذالک)، تا امور زندگی آنها اداره شود. در چنین شرایطی اگر قانونی در میان اجتماع نباشد که مردم از آن پیروی کنند، هر کسی برای جلب نفع خود تا آنجا که می تواند از هیچگونه ستم و تجاوزی به دیگران خودداری نخواهد کرد و نتیجتاً زندگی بشر بدتر از حیوانات خواهد شد، بلکه منجر به انقراض نوع بنی آدم می گردد. پس به جهت جلوگیری از این ناراحتی شدید و به غرض باقی ماندن نوع بنی آدم، وجود قانون لازم است به نحوی که بشر پیرو و عامل به آن باشد.

واضع این قانون چه کسی باید باشد ؟

افراد بشر از نظری به دو دسته تقسیم می شوند:

۱- علماء      ۲- غیر علماء.

در اینکه دسته دوم نمی توانند واضح این قانون باشند برای احدی پوشیده نیست. اما علماء به دسته‌های مختلفی تقسیم می شوند، و این مطلب از واضحات است که عالم به هر علمی ولو در آن علم سرآمد اهل زمان خود باشد، نمی تواند در رشته‌ی دیگری که ورود به آن ندارد دخالت کند، چنان که طیب نتواند نقشه‌ی عمارتی را طرح نماید و مهندس نتواند برای مریض نسخه ای بدهد، حتی دکتری که در چشم پزشکی تخصص دارد نمی‌تواند آپاندیس مریض را عمل کند. پس روشن گشت که طیب و مهندس و مُنجم و مانند اینها نمی‌توانند واضح این قانون باشند فلذا باقی می‌ماند آن عده از علماء که در چنین قانونی تخصص داشته باشند. پس آنها هم عاجزند از این عمل، زیرا که می‌بینیم در این جهان با در دست داشتن تجربیات گذشتگان و با وجود اینکه انبیاء قانون لازمه را آورده اند، زمانی که عقلاء یک کشور به دور هم جمع می شوند و قانونی را وضع می کنند، پس از مدتی به نواقص آن برخورد می‌نمایند و لذا یا آن قانون را لغو کرده و یا آنکه تبصره ای بر آن می‌افزایند. پس روشن گشت که اصلاً بشر نمی‌تواند واضح قانونی باشد که مُتضمن سعادت او در دنیا و آخرت گردد و به فرض اینکه وضع هم بکند قطعاً نمی‌تواند عامل اجراء کلیه قوانین باشد. مثلاً اگر امر و نهی از جانب پروردگار مهربان نباشد، بشر چگونه می‌تواند از حسد حسود جلوگیری نماید و یا در جائی که بشر مانع و مطلقاً از کارهای زشت ندارد، غیر از ایمان به خدای تعالی، و این که بداند امر و نهی از جانب اوست، چه چیز بشر را از این کار زشت باز می‌دارد؟ پس واضح این قانون جز حضرت حق نمی‌تواند باشد، زیرا تنها آفریدگار مهربان است که اولاً به کیفیت خلقت بشر ظاهراً و باطناً داناست و ثانیاً در خلوت و جلوت ضامن اجرای این قانون می باشد.

آیا پروردگار مهربان ما این قانون را وضع کرده یا نه؟

جواب سؤال فوق عقلاً و حساً مثبت است:

اما عقلاً: بر هر عاقلی روشن است که حُسن خلقت بشر به انضمام قانون لازمه می‌باشد و سابقاً ثابت شد که آفرینش آفریدگار به بهترین وجه است، مضافاً بر اینکه وضع قانون برای قادر مطلق زحمتی نخواهد داشت. پس قطعاً به حکم عقل قانون لازمه را وضع فرموده است.

اما حساً: درمی‌یابیم که قانون لازمه از جانب پروردگار حکیم وضع شده است.

به وسیله چه کسانی باید این قانون لازمه به مردم ابلاغ گردد؟

کسانی که از جانب خدای تعالی این قانون را به مردم ابلاغ می‌کنند در زبان فارسی پیامبر یا پیغمبر نام دارند و به حکم عقل باید واجد شرایط ذیل باشند:

شرط اول:

آنکه پیغمبر باید از جنس بشر باشد تا مردم بر اطاعت او رغبت کنند، چون نمی‌شود سنخی از سنخ دیگر اطاعت کند مگر با اضطرار (مانند اطاعت کردن حیوانات از بشر) پس بشر که می‌خواهد به اختیار از پیغمبر اطاعت کند، از غیر سنخ خود ممکن نخواهد بود. همچنین اگر پیغمبر از جنس بشر نبود معجزاتش ثابت نمی‌شد، مثلاً اگر پیغمبر از جنس ملک بود اولاً ما ملک را نمی‌دیدیم و به فرض اینکه خودش را به ما نشان می‌داد باید به شکل بشر می‌بود تا با ما مأنوسیت داشته باشد که آن وقت هم بین او و بشر فرق نمی‌گذاشتیم. ثانیاً اگر معجزه بیاورد مثل شق القمر حضرت نبی اکرم (ص) و امثال آن، می‌گفتیم که او کاری نکرده، چون ملک است، ما هم اگر از سنخ ملک بودیم

می توانستیم چنین کاری را انجام دهیم، کما اینکه می بینیم پریدن بشر به آسمانها بدون اسباب معجزه است، اما پریدن طیور معجزه نیست...

**شرط دوم:**

این که پیغمبر باید منزّه باشد از کلیه ذمائم طبیعی، مثل امراض مُسریّه که طبایع از آن متنفرند.....

**شرط سوم:**

این که پیغمبر باید منزّه باشد از کلیه صفاتی که جمیع عقولِ سالم، آن را مذمت می کنند، مانند حسد، کینه، حرص بر دنیا و امثال اینها .....

**شرط چهارم:**

این که پیغمبر باید منزّه باشد از کلیه ذمائی که مردم آن را پست می شمارند مانند کِنّاسی و امثال آن.

**شرط پنجم:**

این که پیغمبر باید منزّه باشد از کلیه نواقص بدنی مانند نابینایی و ناشنوایی و امثال ذالک.....

**شرط ششم:**

این که پیغمبر باید منزّه باشد از پستی پدران و ناپاکی مادران ....

**شرط هفتم:**

این که پیغمبر باید دارای کلیه صفات پسندیده باشد، مانند حُسن خُلق و امین بودن و امثال ذالک .....

اثبات شش شرط اخیر بدین قرار است که چون پیغمبر به مقتضای حکمت بالغه باید کسی باشد که مردم از او به اختیار خودشان اطاعت کنند، در صورتی که اطاعت

پیغمبر مخالف است با طبع آنها از حیث جنبه شهوت و غضب، پس پیغمبر باید دارای شرائط مذکور باشد تا مردم از او اطاعت کنند و اگر خدای تعالی کسی را پیغمبر قرار دهد که این شرایط در او نباشد نقض غرض نموده است، زیرا که غرضش از فرستادن پیغمبر این است که مردم به اختیار خودشان از او پیروی کنند، حال اگر کسی دارای صفتی باشد که مردم مخصوصاً عقلاً از آن متنفرند، لذا از او پیروی نخواهند کرد، پس لازم آید نقض غرض و این فعل از کسی که اندک شعوری داشته باشد صادر نمی‌شود، چه رسد به حکیم علی الاطلاق .....

#### شرط هشتم:

اینکه پیغمبر باید در کلیه صفات حمیده از جمیع امت افضل باشد، چون اگر افضل نباشد یا پایین تر است یا مساوی، پس اگر پایین تر باشد لازم آید مُقَدِّم داشتن پایین تر بر بالاتر و آن هم عقلاً قبیح است و با عدل خدای تعالی سازش ندارد و اگر مساوی باشد لازم آید بدون سبب خدای تعالی کسی را بر دیگری مُقَدِّم بدارد و آن نیز با حکمت خدای تعالی سازگار نیست.

#### شرط نهم:

اینکه باید دارای معجزه باشد تا نسبت به سایر افراد بشر امتیاز داشته باشد زیرا شرائطی که قبلاً گذشت ممکن است در غیر پیغمبر هم یافت شود و معجزه عبارت است از انجام دادن کاری که جمیع اهل زمان آن پیغمبر از انجام دادن آن عاجز باشند و مقرون به ادعا هم باشد. یعنی کسی که ادعای پیغمبری می‌کند برای اثبات نبوتش باید کاری خارق العاده انجام دهد تا مردم بدانند که او از جانب خدای تعالی می‌باشد .....

و لیکن عقلاً بر پیغمبر لازم نیست برای هر کس هر معجزه ای را که بخواهد، بیاورد. بلکه همین مقدار که اثبات نبوتش گردد ولو یک مرتبه هم که باشد کافی است و دیگر بر

پیغمبر ثابت النبوة آوردن معجزه لازم نیست، بلکه بر دیگران است که در صدق معجزه وی تحقیق بنمایند و اگر زیاده از این آورد دیگر تفضل است نه آنکه حتمی باشد. و اما اینکه گفته شد بر پیغمبر لازم نیست هر کس هر معجزه ای را که بخواهد بیاورد، بدین جهت است که پیغمبر برای معجزه آوردن مأمور نشده، بلکه مأمور است بر تبلیغ دین، و نهایت امر برای اثبات نبوتش به قدری که ثابت شود آوردن معجزه لازم است. و الاً به جهت آن که هر یک از مردم تمایل به چیزهای غیر عادی بسیاری دارند که اکثر آنها هم به صلاحشان نیست، هرج و مرج ایجاد گردد که آن هم نقض غرض است، به علاوه اینکه در این صورت پیامبر به نماز خواندن خودش هم نمی رسد، چه رسد به تبلیغ دین.

#### فرق بین سحر و معجزه:

علمای عقاید فرق‌های زیادی را بین سحر و معجزه بیان نموده اند که از جمله‌ی آنها چند مورد ذیل است:

**اول:** آنکه معجزه واقعیت دارد و سحر ظاهراً به نظر می آید.  
**دوم:** آنکه معجزه به اراده‌ی نفسانیّه است لکن سحر اسباب و آلات جسمانیّه می‌خواهد.  
**سوم:** معجزه قابل معارضه نیست، به خلاف سحر که معارضه پذیر است. یعنی ممکن است کاری را که ساحر می کند، دیگری هم در همان زمان پیدا شود که آن کار را انجام دهد، به خلاف معجزه که چنین نیست.  
**چهارم:** اینکه سحری که شخص ساحر می‌کند محدود است و نمی‌تواند حسب دلخواه مردم، عمل خارق العاده ای انجام دهد.

**تبصره:** گاهی ممکن است برای بعضی افراد بشر سحر با معجزه اشتباه شود، البته در این صورت پروردگار مهربان به لطف و کرم خودش بندگان را هدایت می فرماید، بدین



نحو که در برابر کاذب اظهار کذب بنماید (چنانچه به وسیله عصای حضرت موسی(ع) کذب سحر فرعون ظاهر گردید) و این در صورتی است که آن کاذب فاقد شرائطی که قبلاً گفته شد نباشد، چون اگر فاقد شرائط قبلی باشد، کذبش به همان ثابت می‌شود.

#### شرط دهم:

این که پیغمبر باید معصوم باشد و مقصود از معصوم بودن آن است که پیغمبر از اول تا آخر عمر به اختیار خود، نه عمداً و نه سهواً، نه در ظاهر و نه در باطن، نه در خلوت و نه در جلوت، نه قبل از بلوغ و نه بعد از بلوغ، نه قبل از برانگیخته شدن و نه بعد از آن مرتکب هیچ گناهی نشود و حتی باید مصون باشد از اشتباه و فراموشی در کلیه امور حتی امور عادی.

#### چرا پیغمبر باید معصوم از گناه باشد؟

چون مقصود از فرستادن پیغمبر اطاعت کردن مردم از او است در تکالیف شرعیه، حال اگر شخص فاسدی ادعای نبوت کند، طبعاً مردم از وی اطاعت نخواهند کرد، زیرا که قول فاسد پذیرفته نیست نه عقلاً و نه شرعاً.

#### چرا پیغمبر باید به اختیار گناه نکند؟

بسیاری از غیر پیامبران را می‌بینیم که به اختیار مرتکب گناه نمی‌شوند و اگر پیامبر کسی باشد که اجباراً مرتکب گناه نشود، در این صورت وجدانی است که پست‌تر از آن افراد خواهد بود و مقدم داشتن پست تر بر بهتر عقلاً قبیح است و با عدالت خدای تعالی سازش ندارد و در سابق هم ثابت شد که خدای تعالی فعل قبیح

انجام نمی‌دهد. وانگهی اگر پیغمبر مجبور به طاعت باشد راه بهانه برای بسیاری از مردم پیدا می‌شود و مردم می‌گویند خودش نمی‌تواند گناه کند، اگر مثل ما می‌توانست و نکرد درست است.

آیا پیامبران در اصل خلقت با مردم هیچ گونه تفاوتی ندارند؟

چرا !!! لکن در نحوه تفاوت باید دقت داشت. قبلاً اشاره شد به اینکه آدمیان طوری آفریده شده اند که مجبورند در اجتماع زندگی کنند و چون در اجتماع محتاج به کارهای متفاوت هستند لذا احتیاج به استعداد های مختلف دارند. پس پروردگار حکیم همانطور که چون انسان را محتاج به آب آفریده، آب را نیز آفریده و در اختیار او قرار داده است، به همان صورت چون بشر احتیاج به استعدادهای مختلف دارد، آنها را در استعدادهای مختلف آفرید، کما اینکه می بینیم همه کس استعداد مهندسی ندارد و همه ی افراد مستعد خلبان نیستند و همین طور الی آخر. پس همان طور که اجتماع بشر احتیاج به طبیب و مهندس و خلبان و امثال اینها دارد، احتیاج به پیغمبر نیز دارد، و همان طور که تفاوت یک نفر مهندس با کسی که نمی تواند مهندس شود در اصل خلقت این است که این مهندس دارای نیرو و استعدادی است که به خلاف دیگری می تواند مسائل ریاضی را درک کند، پس به همان صورت تفاوت خلقت یک پیغمبر در اصل خلقت با سایرین این است که این پیغمبر دارای نیرو و ادراکی است که می تواند به خوبی مضرات گناه را درک کند و چون چنین شد محال است که مرتکب گناه گردد. عیناً مانند طبیعی که فرضاً در اثر قوت علم طبّش آگاه باشد بر این که آبی آلوده به میکروب سل است فلذا هر چند تشنه باشد، محال است آن آب را بیاشامد، و یا مانند کشاورز کاردانی که محال است که در زمین شوره زار بذر بیفشاند، و یا مانند خیره ای که محال است پایه عمارت ۲۰ آشکوبه ای را روی خاکروب به بنا نهد، و یا مانند طفل ممیزی که محال است آتش را بخورد و امثال اینها. سرّ محال بودن تمام اینها این است که افراد مذکور بر مضرات افعال نامبرده به خوبی واقفند. پیامبر نیز در اثر قوت عقلش نیک واقف است به مضرات گناه فلذا محال است که مرتکب گناه شود. و همان

سطور که افراد نامبرده از روی اختیار این کارها را انجام نمی دهند، پیامبر هم اختیاراتاً گناه نمی کند.

### چرا پیغمبر باید از اول عمر معصوم باشد؟

چون افرادی که کمترین شعوری داشته باشند کسی را امین خود می گردانند که سوء سابقه ای نزد آنها نداشته باشد، پس چگونه ممکن است که پروردگار حکیم کسی را که سوء سابقه ای در نزدش دارد امین گرداند.

### چرا پیامبر در خلوت و باطن و سهواً نباید گناه کند؟

قبلاً اثبات شد که هر کاری که پروردگار مهربان انجام می دهد، به بهترین وجه می باشد، و یکی از کارهایش فرستادن پیامبر است و بهترین وجه این است که پیامبر این چنین باشد.

### چرا پیامبر نباید حتی در امور عادی فراموش کار باشد؟

چون در غیر این صورت اعتمادی بر قول او نیست. چه بسا مطالبی است که بسیاری از مردم در بدو امر عقلشان قبول نمی کند (مخصوصاً اگر به ضرر ایشان باشد) و در این هنگام فوراً حمل می کنند بر این که پیغمبر در اینجا اشتباه کرده و یا امکان دارد این حکم نسخ شده باشد و پیغمبر فراموش کرده ناسخ آنرا بگوید. پس پیغمبر باید مصون از اشتباه و فراموشی باشد تا به قولش اعتماد شود و آمدنش بیهوده نباشد.

تعداد پیامبرانی که از جانب خدای تعالی آمده اند چند است؟

تعداد پیامبران بنا بر قول مشهور یکصد و بیست و چهار هزار (۱۲۴۰۰۰) نفر می‌باشد که سیصد و سیزده نفر از آنها مأمور به تبلیغ بوده اند و آنها را رسول می‌خوانند و از میان رسولان شش تن دارای شریعت می‌باشند.

اول حضرت آدم(ع)، دوم حضرت نوح(ع)، سوم حضرت ابراهیم(ع)، چهارم حضرت موسی(ع)، پنجم حضرت عیسی(ع) و ششم حضرت محمد ابن عبد الله(ص). پنج تن اخیر این پیامبران را به اعتبار اینکه هر یک ناسخ شرایط قبلی بوده اند، اولوالعزم می‌نامند.

## نبوت خاصه

عقیده حقه این است که حضرت محمد ابن عبدالله (ص) افضل از عموم انبیاء و ملائکه، بلکه شخص اول در مقام قرب حضرت احدیت و پیغمبر بر حق و دارای شریعتی است که ناسخ تمام شرایع قبل از خودش بوده و خاتم پیامبران می‌باشد. دین او تا قیامت باقی خواهد بود و مدعیان نبوت بعد از او کاذب می‌باشند. وی دارای معجزات فراوانی چه در زمان خودش و چه در زمان‌های بعد است.

## اثبات نبوت آن حضرت:

نبوت آن حضرت ثابت است به دلائل بسیاری که از آن جمله چند دلیل ذیل است:

## دلیل اول:

آنکه سابقاً گفته شد که نبوت نبی ثابت می‌شود به معجزه، پس شکی نیست در اینکه در حدود ۱۴ قرن قبل شخصی در مکه از قبیله قریش در سن چهل سالگی به نام محمد ابن عبدالله (ص) ادعای نبوت کرده و طبعاً معجزه هم طبق ادعای خود آورده و اگر کسی گوید ادعای آن حضرت بدیهی است اما معجزاتش را که ما ندیده ایم جوابش این است که :

اولاً: بعداً ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی معجزات آن حضرت در هر زمانی.

ثانیاً: تمامی کسانی که در زمان خود پیغمبر بوده اند معجزات پیغمبر را مشاهده نکردند، بلکه برخی از آنها به نقل ناقلین برایشان یقین حاصل می‌شد و این بدیهی است.

ثالثاً: هرکسی که امروز معتقد به پیغمبری است، معجزات آن پیغمبر را مسلماً مشاهده نکرده بلکه به نقلِ ناقلین اعتماد کرده و پذیرفته است.

جناب فاضل کاشانی در هدایت الطالبین در باب نبوت نقل می کند که پادری نصرانی در کتابی که بر ردّ دین اسلام نوشته است، گفته که نقل کنندگان معجزات حضرت عیسی(ع) منحصر است به چهار نفر تاریخ نویس که در تاریخ خود نوشته اند: ما با چشم خود معجزه حضرت عیسی(ع) را دیده ایم. از گفته این نصرانی معلوم می شود علاوه بر اینکه نقل معجزات حضرت عیسی(ع) متواتر نبوده، آن چهار نفر تاریخ نویس هم در یک زمان بوده اند. زیرا گفته اند ما معجزات حضرت عیسی(ع) را دیده ایم و سازش کردن چهار نفر تاریخ نویس بر امر دروغی آسان است. پس بر ما ثابت نیست معجزات حضرت عیسی(ع)، لیکن اقرار به نبوت ایشان را از قول پیغمبر و کتاب خودمان داریم.

اما ناقلینی که معجزات پیغمبر ما (ص) را نقل کرده اند قطع نظر از افراد خارج از اسلام حتی بعضی از فرق یهود و قطع نظر از عامه ناقلین شیعه، بعضاً بزرگانی هستند که از مزارشان کرامات متعددی ظهور و بروز می کند و در قرون متعدد از صدر اسلام تا کنون با آن همه زهد و تقوی که داشته اند این همه معجزات را نقل فرموده اند، از آن جمله شیخ حرّ عاملی (اعلی الله مقامه) در اثبات الهداة جلد ۲ صفحه ۱۹۵ بعد از ذکر هفتصد و بیست (۷۲۰) معجزه برای آن حضرت، از محمد ابن علی شهر آشوب نقل می کند که در کتاب مناقب فرموده: برای آن حضرت چهار هزار و چهارصد و چهل (۴۴۴۰) معجزه بوده که سه هزار عدد از آنها را ذکر کرده اند. سپس جناب شیخ حرّ عاملی می فرماید: و به تحقیق زیاد کردیم بر آنچه که نقل کرده صاحب مناقب، معجزات بسیاری.

همچنین هر یک از بزرگان که کتابی در عقاید یا احوالات آن حضرت نوشته اند معجزات بسیاری ذکر کرده اند، هرکه خواهد به کتب مربوطه رجوع کند. حاصل آنکه اگر معجزات پیغمبر ما (ص) به تواتری که نقل شده ثابت نشود، قطعاً معجزات هیچ پیغمبری ثابت نخواهد شد.

### دلیل دوم:

آن که آن حضرت با این که درس نخوانده بود و قبل از نزول قرآن خط ننوشته بود، کتاب و قانونی آورد که عموم دانشمندان جهان در اعصار مختلف در مقابل آن مُنقاد و متواضع‌اند.

اما درس نخواندن آن حضرت به قدری واضح است که هیچ احدی نه در زمان خودش و نه در زمان‌های بعد انکار آن نکرده، چنانچه خدای تعالی در آیه مبارکه ۴۸ سوره‌ی عنکبوت می فرماید: «وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذْ لَأُرْتَابَ الْمُبْطِلُونَ - یعنی: تو ای پیغمبر! قبل از نزول قرآن، نمی‌خواندی کتابی را و نیز با دست راست خود خط نمی‌نوشتی وگرنه اهل باطل (کسانی که در صدد ابطال کتاب و دین تو هستند) به شک می‌افتادند.» بدین معنی که اگر آن حضرت نزد کسی درس خوانده بود و در کتاب خود این را ادعا می‌کرد، مسلماً او را تکذیب می‌کردند و اگر کسی گوید بسیاری او را خصوصاً در اول دعوتش تکذیب کردند، جوابش آن است که تکذیب در نبوت آن حضرت می‌کردند نه در این ادعا که درس خوانده باشد. وانگهی اگر در واقع درس خوانده بود جرأت نمی‌کرد این ادعا را در کتاب خود بیاورد و جزء معجزه خود قرار دهد.

و اما اینکه گفته شد از صدر اسلام تا کنون کسی انکار این مطلب نکرده، باید عنوان کرد کلیه‌ی کسانی که تاریخ اسلام را نوشته اند (حتی کسانی که خارج از دین اسلام



بوده اند) اجماع و اتفاق دارند بر آن که پیغمبر اسلام (ص) درس نخوانده بود و طالبین تفصیل می‌توانند به کتب ایشان رجوع نمایند. با این حال آن حضرت دارای علوم اولین و آخرین بود، چنانچه ارباب علوم مختلف به آن حضرت رجوع می‌کردند و مسائل امتحانی از آن حضرت سؤال می‌نمودند و هیچ نشده که آن حضرت در جواب آنها معطل بماند. ظهور فردی از میان جزیره العرب در دوره جاهلیت با احوالی که ذکر شد خارق عادت است بس عجیب، این هم یک دلیل دیگر بر اثبات نبوت آن حضرت.

#### دلیل سوم:

طریقه دعوت آن حضرت است، چنانچه در سوره‌ی شعراء آیه ۲۱۴ خدای تعالی پیغمبرش را به انداز خویشان نزدیک امر فرمود: (وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) که پس از این مأموریت، خویشان خود را به منزل حضرت ابوطالب (ع) دعوت کرد. مجلس اول را ابولهب پراکنده نمود و در دعوت دوم به ایشان فرمود: آیا تا به حال از من دروغی شنیده اید؟ گفتند: نه! فرمود: من رسول خدا هستم به سوی شما و شما را دعوت می‌کنم به اینکه بگویید «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» تا رستگار شوید و الخ بیاناتی فرمودند.

حاصل آنکه خویشان انسان‌آشنا ترند از دیگران به صدق و کذب شخص و اگر در واقع پیغمبر نبود، اصلح به حالش این بود که این ادعا را در میان بیگانگان بیان کند. پس چون نکرد و با جرأت تمام خویشان خود را به امر پروردگار دعوت کرد، این خود دلیلی مستقل است بر صدق نبوت آن حضرت.

#### دلیل چهارم:

تحول و تغییری است که در عالم بشریت ایجاد شد و تمامیت این دلیل منوط است به آگاهی از تاریخ قبل و بعد از اسلام که جهت تفصیل آن باید رجوع شود به کتب تواریخ، لکن مجملاً آنچه مسلم است اینکه قبل از اسلام مردم دنیا در کفر و

ضلالت بودند الاّ عدّه قلیلی که به دین بسیار ناقصی از نصرانیت بوده اند و اغلب آنها در غارها ساکن بوده و از جامعه بشریت دور بودند و فساد عقایدی که ملل متمدن آن روز دارا بودند، بر اهل بصیرت واضح است. و اما عرب، آن مردمانی بودند که دخترها را زنده به گور می‌کردند و آدم‌کشی در میان ایشان امری عادی بود و اختلافات شدیدی در میان قبایل عرب بالاخص عرب حجازی که متعصب بودند وجود داشت، چه امروز معلوم است که اعراب متعصب ترین افراد جهان می باشند و این امر نشان می‌دهد که تعصب ایشان در زمان جاهلیت تا چه حدی بوده است.

پس از این مقدمات گوییم یک فرد از جنس بشر اگر مؤید من عند الله نباشد، چگونه می‌تواند با وجود فقدان کلیه قدرت‌های ظاهری، جامعه بشری با آن وصف کذایی را به افرادی مانند شهدای بدر و حنین و شهدای کربلا و بزرگانی که بعد از آن ظهور و بروز کرده اند، تغییر دهد. در صدر اسلام مسلمان‌هایی را که جدیدالاسلام بودند، در زیر ریگ‌های گرم عربستان شکنجه می کردند تا دست از اسلام بردارند، معذالک در قول و عقیده خود ثابت بودند. حتی جمعی مجبور شدند به حبشه مسافرت کنند و مسلم است که مسافرت آن روز از مگه به حبشه آن هم با زنان و کودکان امر بسیار مشکلی بوده و با همه اینها در اسلام خود ثابت بودند. به هر حال تغییر دادن جامعه ای این چنین از حالت اول به حالت ثانی بدون تأیید خدای تعالی محال است.

#### دلیل پنجم:

بشاراتی است که در کتاب‌های آسمانی قبل از اسلام بوده است. چنانچه خدای تعالی در آیه مبارکه ۱۵۷ سوره اعراف فرموده: « الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ - یعنی آن کسانی که پیروی

کردند پیغمبر اُمّی (ناخوانده و نانویسنده) را، آن پیغمبری که می‌یافتند اسم و وصف او را نوشته شده نزد ایشان در تورات و در انجیل «... آیه مبارکه قطع نظر از دلیل نقلی، دلیل عقلی نیز می‌باشد، زیرا در زمان پیغمبر(ص) نسخه‌های بسیاری از کتب مقدس در ممالک متعدد موجود بود و اگر چنین امری در آنها مکتوب نبود قطعاً جرأت نمی‌کرد آنرا ذکر کند (آن هم در کتابی که معجزه آن حضرت به‌شمار می‌رود). پس اگر وصف آن حضرت در کتاب تورات و انجیل نبود علمای یهود و نصارا کتاب‌ها را می‌آوردند و نشان می‌دادند، وانگهی بسیاری از علمای یهود و نصارا اسلام آورده بودند. لذا اگر مطلب غیر از این بود خود این آیه آن حضرت را تکذیب می‌کرد و سبب می‌شد که آن علماء از اسلام برگردند یا به طور کلی ایمان نیاورند. حال اگر کسی گوید شاید همین طور هم بوده که علمای این را وسیله تکذیب آن حضرت قرار داده‌اند و آن جدید الاسلام‌ها هم مرتد شده‌اند، جوابش این است که اگر چنین بود نقل می‌شد و دست به دست به ما می‌رسید و اگر چه توسط خود مسلمان‌ها نقل نمی‌شد، خود ایشان و خصوصاً علمای ایشان نقل می‌کردند، بالاخص آنهایی که به زعم باطل خویش کتاب‌ها بر ردّ دین اسلام نوشته‌اند، در همان کُتُبِ ردّیه همین آیه را وسیله قرار می‌دادند و می‌گفتند چون این آیه نازل شد علمای ما که ایمان آورده بودند کذب نبوت آن حضرت برایشان ثابت شد فلذا بازگشت نمودند که این خود بزرگ‌ترین دلیل بود و دیگر مجبور نمی‌شدند به گفتن سخنان نامربوط و استدلال‌ات نارسا پردازند. پس چون در کتب ردّیه هم این سخن را نگفته‌اند دلیلی است بر صدق مطلب.

گذشته از همه اینها در کتب مقدّسی که فعلاً در دسترس می‌باشد متجاوز از هفتاد آیه دلالت بر نبوت آن حضرت دارد که بعضی از آنها به جهت نمونه ذکر می‌گردد:

- در سفر پیدایش باب هفدهم شماره بیست خطاب به حضرت ابراهیم (ع) می‌فرماید: اما در خصوص اسماعیل، تو را اجابت فرمودم. اینک او را برکت داده، بارور گردانم و او را بسیار کثیر گردانم. دوازده رئیس از وی پدید آیند و امتی عظیم از او بوجود آورم.

اگر چه در تفسیر این قسمت سه فرقه یهود اختلاف دارند و حتی بعضی در این آیه تصریح به نام محمد(ص) نموده اند، لکن همین عبارتی که ذکر شد و فعلاً در تورات‌های فارسی می‌باشد، باز هم بر نبوت آن حضرت دلالت دارد. چرا که می‌بینیم از نسل اسماعیل در همه جا بسیارند (یعنی ساداتی که از نسل پیغمبرند و پیغمبر از نسل اسماعیل است) و در این آیه ذکر شد که اسماعیل را برکت داده و بارور فرموده و او را بسیار کثیر گرداند (یعنی از نسل وی اولاد بسیاری پدید آیند). از نسل اسماعیل غیر از دوازده امام، نه پادشاهانی به عدد دوازده بوده اند که ریاست ظاهری داشته باشند و نه پیغمبرانی به عدد دوازده بوده اند که ریاست معنوی داشته باشند. امت عظیمی هم که در آخر این قسمت فرموده، همین امت اسلام است چرا که موسی(ع) و عیسی(ع) از نسل اسحاق(ع) بوده اند نه از نسل اسماعیل(ع). و نیز در کتاب اشعیا نبی، باب ۴۲، صفحه ۱۰۵۹، از اول تا آخر باب، ذکر اوصاف نبی اکرم (ص) می‌باشد (هرکه می‌خواهد رجوع کند).

- و نیز در سفر تثنیه، باب هیجده، شماره هیجده می‌فرماید: " پیامبری برای ایشان از میان برادرانشان مثل تو مبعوث خواهم کرد" (البته تا آخر باب هیجده سخنان بسیاری دارد که دلالت بر نبوت آن حضرت می‌کند اما چون بنا بر اختصار است، همین یک قسمت از اول شماره هیجده به طور مختصر تشریح می‌گردد.) خطاب به حضرت

موسی(ع) می‌فرماید: پیغمبری برای ایشان یعنی بنی اسرائیل از میان برادران بنی اسرائیل که بنی اسماعیل باشند مثل تو مبعوث خواهم کرد.

مرحوم فخرالاسلام که پدرش از بزرگان قسّیسین نصارا بوده و خودش نیز در سن ۱۲ سالگی از علوم نصرانیت فارغ التحصیل گردید (یعنی در این سن علماً به مرتبه قسّیسین رسیده)، با آن استعداد قوی پس از تحقیقات بسیار در سن ۱۸ سالگی دین اسلام را پذیرفت. پس از یک دوره تحصیلات اسلامی ۲۶ سؤال برای او باقی مانده بود که علمای زمانش آن طور که ایشان می‌خواست نمی‌توانستند او را قانع کنند. لکن در عالم رؤیا امام صادق (ع) به امر پیامبر اسلام (ص) به ۲۶ سؤال او پاسخ کافی و وافی دادند. ایشان کتابی به نام " انیس الاعلام " که در اثبات حقانیت دین اسلام و ردّ یهود و نصارا نوشته و ألحق در این مورد کتاب بی نظیری است و در زمان زنده بودن خودش در سال ۱۳۱۹ هجری قمری برای اولین بار در ۲ جلد بزرگ به زبان فارسی به طبع رسیده است.

در جلد دوم این کتاب مرحوم فخرالاسلام ۲۲ بشارت از صفحه ۱۴۴ الی ۱۷۷ از کتب یهود و نصارا راجع به پیامبر اسلام(ص) نقل کرده و به شهادت ایشان با دلائل و مدارک فراوان پاسخ داده است. از جمله بشارات همین آیه ۱۸ از باب ۱۸ از سفر تثنیه را ذکر کرده است. در جلد ۲ این کتاب از ص ۱۴۴ الی ۱۵۰ پیرامون این یک بشارت مدارک و دلائل فراوانی از کتب یهود و نصارا ذکر می‌کند و به ده وجه اثبات فرموده که مقصود از نبی مذکور، پیامبر اسلام است نه دیگری.

از جمله اینکه می‌فرماید این نبی از میان برادران بنی اسرائیل که بنی اسماعیل باشند برانگیخته می‌شود و از بنی اسماعیل تنها پیامبر اسلام(ص) برانگیخته شده است.

و از جمله اینکه می فرماید « مثل تو »، یعنی این نبی مثل حضرت موسی(ع) است و به این صورت از این قسمت آیه استفاده کرده که این نبی پیامبر اسلام(ص) است نه حضرت عیسی(ع) به ۲۰ دلیل. برای نمونه پنج عدد آن بیان می شود:

۱- آنکه پیامبر اسلام(ص) دارای پدر و مادر است مثل حضرت موسی(ع)، و حضرت عیسی(ع) تنها دارای مادر است.

۲- پیامبر اسلام(ص) دارای زن و فرزند است مثل حضرت موسی(ع) به خلاف حضرت عیسی(ع) که نه زن داشت و نه فرزند.

۳- پیامبر اسلام(ص) مثل حضرت موسی(ع) مأمور به جهاد بوده به خلاف حضرت عیسی(ع) که چنین مأموریتی نداشته .

۴- پیامبر اسلام(ص) شریعتش مشتمل بر حدود و قصاص بوده مثل حضرت موسی(ع) و به خلاف حضرت عیسی(ع).

۵- پیامبر اسلام(ص) مثل حضرت موسی(ع) در فراش وفات نموده به خلاف حضرت عیسی(ع) که به زعم نصارا به دار آویخته شده و به عقیده ما نمرده است.

- مرحوم مجلسی نیز در جلد ۱۵ بحار از صفحه ۱۷۴ الی ۲۷۴ بشارات فراوانی از کتب پیشینیان نقل کرده و همچنین فاضل کاشانی در کتاب فارسی خود به نام هدایة الطالبین از صفحه ۱۹۰ الی ۲۳۰ شواهد بسیاری از کتب پیشینیان آورده و حتی آیات تورات و انجیل را با زبان عبری بیان نموده و ترجمه کرده است. من جمله در صفحه ۲۲۶ از کتاب فرهنگ ملوک مطالبی نقل می کند، و آن کتاب از کتابهای مخفیة مجوس است، بلکه آنرا به منزله صحیفه آسمانی می دانند و به اصطلاح مجوس آنرا "جاماسب نامه" گویند. جاماسب حکیم (که از بزرگان زمان خود بوده و بعضی او را پیغمبر می

دانند)، در آن کتاب احوال حوادث گذشته و آینده را در مورد پادشاهان و پیغمبران از زمان زردشت نقل می‌کند تا به پیغمبر آخرالزمان (ص) می‌رسد. سپس می‌گوید: این پیغمبر عرب، آخرین پیغمبران است که در میان کوه‌های مگه پیدا شود و بر شتر سوار شده و همه قوم او شتر سوار باشند. با بندگان خود چیز خورد و همدوش بندگان نشیند و او را سایه نباشد و از پشت سر مثل روی بیند. دین او اشرف دین‌ها باشد و کتاب او همه کتاب‌های آسمانی را باطل گرداند. دولت تاریک عجم را بر باد داده و دین مجوس را برطرف گرداند و نارسیده آتشکده‌ها را خراب کند و روزگار پیشدادیان و اشکانیان و ساسانیان تمام شود.

مجوس کتاب شاهنامه فردوسی را بسیار محترم می‌شمارند. در کتاب مذکور چاپ ایران باستان در جلد ۴ ص ۵۳ نقل کرده: شبی نوشیروان در خواب دید نردبانی در سرزمین حجاز سر به اوج کیوان کشیده و چهل پایه دارد، آفتابی از آن سرزمین از پله‌های نردبان خرامان خرامان بالا رفت و تمام عالم از نور او روشن گردید جز ایوان کسری که تاریک ماند. چون شاه از خواب برخاست مخفیانه خواب خود را به بوذرجمهر گفت. بوذرجمهر که از دانشمندان عالی مقام و وزیر شاه بود و زردشتیان به وجود او افتخار می‌کنند، خواب شاه را تعبیر کرد و گفته‌های بوذرجمهر را حکیم ابوالقاسم فردوسی به نظم درآورده و چنین می‌گوید:

از این روز تا چهل سال پیش	نهد مردی از تازیان پای پیش
که در پیش گیرد ره راستی	بپیچد ز هر کژی و کاستی
بهم بر زند دین زردشت را	به مه چون نماید سر انگشت را
به دو نیمه گردد ز انگشت او	به کوشش نبیند کسی پشت او
جهود و مسیحی نماند به جای	در آرد همه دین پیشین ز پای

به تخت سه پایه بر آید بلند دهد مر جهان را به گفتار پند

و کلیه جزئیات را به طور کامل بیان می کند تا آنجا که می گوید:

به گشتاسب جاماسب خود گفته بود از این راه و این راز آشفته بود

بعد ذکر کرده که چون روز شب شد سه پاس از شب گذشته صدائی از ایوان برآمد. به شاه خبر دادند که ایوان شکست و شاه، بوذرمهر را خواست تا رأی او را در این باره ببیند:

چنین گفت که ای شاه نوشی—روان	چو آن دیدد دانا هم اندر زمان
از آن مهر، امشب برآمد خ—روش	به خواب اندر آن آنچه دیدی تو دوش
که آن ماه پی—کر ز مادر بزاد	چنان دان که ایوان—ت آواز داد
که بر ب—اد شد کار آذر گشسب	سواری رسد هم کنون با دو اسب
که آذر گشسب این زمان گشت سرد	در این بود کامد س—واری چو گرد

از بیانات گذشته معلوم می شود که انبیاء پیشین اوصاف نبی اکرم(ص) را به تفصیل ذکر کرده بوده اند که دانشمندان عالم نکته به نکته اوصاف آن حضرت را خبر داده اند و امثال این بشارات را در کتب عدیده ای دیده می شود. حتی در هدایة الطالبین شواهدی از کتاب هائی که اهل هند دارند آورده و تمام اینها دلیل است بر نبوت حضرتش.

انبیاء افضلند از ملائکه:

منکرین این قول یا قائلند به عصمت ملائکه یا نه؟ در صورت دوم که افضلیت انبیاء ثابت است، چون ثابت شد که انبیاء معصومند. اما در صورت اول چون ملائکه



عقل محضند و دارای نیروی شهوت و غضب نیستند لیکن انبیاء با داشتن شهوت و غضب معصومند، پس در این صورت هم ثابت است افضلیت انبیاء از ملائکه.

پیغمبر ما (ص) افضل از جمیع انبیاء است:

گفت و گو درباره‌ی افضلیت آن حضرت (ص) گنجایش این مختصر را ندارد مگر آن‌که اجمالاً اشاره ای به آن شود. پس در افضلیت آن حضرت همین قدر بس که پیامبران پیشین با آن‌که در میان ملل متمدن آن روز بودند و سالیان دراز تبلیغ رسالت می کردند چندان پیشروی نکردند، مثلاً حضرت نوح(ع) در مدت نهصد و پنجاه سال که قبل از طوفان عمر کرده و تبلیغ دین نمود، تقریباً هشت نفر یا ۸۰ نفر در این مدت به او گرویدند و یا مثلاً فقط دو نفر در مدت سی و دو سال تبلیغ به حضرت یونس(ع) گرویدند. اما پیغمبر ما (ص) با اینکه در میان یکی از وحشی ترین و متعصب ترین اقوام عالم مأمور به تبلیغ شد و آن هم در مدت بیست و سه سال با آن همه گرفتاری‌ها درگیر بودند که تا سیزده سال مانع از امر تبلیغ آن جناب بودند و در مدت ده سال بعد هم تماماً یا در جنگ بودند و یا تدارک جنگ می دیدند و یا در صدد جبران خسارت بودند، با این حال نه تنها بیشتر دنیای آن روز به آن حضرت گرویدند بلکه امروز نیز دانشمندان بزرگ عالم در مقابل آن حضرت سر تسلیم فرود می آوردند.

پیغمبر ما (ص) خاتم پیغمبران است:

دلیل اول( بر خاتمیت آن حضرت(ص)):

آن‌که گفته شد نبوت نبی ثابت می‌شود به معجزه. و اما معجزات انبیای قبل تماماً معجزاتی بود که کفایت همان زمان خودشان را می‌کرد، از قبیل اژدها شدن عصا

و زنده کردن مرده و امثال اینها. ولی اگر خدای تعالی بخواهد باب نبوت را مسدود کند برای آن پیغمبری که باید شریعتش تا قیامت باقی باشد این گونه معجزات کفایت نمی‌کند، زیرا ممکن است مانند یهود که تواترشان در زمان بخت النصر قطع شد، تواتر پیغمبر خاتم(ص) هم قطع شود. پس معجزاتی که پیغمبر در زمان خودش آورده کافی نیست و از طرف دیگر قیامت هم که وقتش معلوم نیست، شاید مثلاً صد هزار سال به طول انجامد و برای مردمان صد هزار سال بعد از پیغمبر قبول کردن معجزات به تواتر بعید باشد، پس لازم است که پیغمبر خاتم(ص) دارای معجزاتی باشد که در هر عصری کهنه نگردد و برای اهل عالم موجود باشد.

هیچ یک از انبیاء جز پیغمبر اسلام(ص) دارای چنین معجزه ای نبوده و چون آن حضرت دارای معجزه باقیه است، دلیلی واضح است بر خاتمیتش و آن معجزه باقیه قرآن کریم است. اعجاز قرآن کریم از وجوه بسیاری است که از آن جمله فصاحت و بلاغت آن می‌باشد. لذا در سوره بقره آیه ۲۳ فرموده: « وَ اِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلٰی عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ وَ اَدْعُوا شُهَدَائِكُمْ مِّنْ دُونِ اللّٰهِ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ - یعنی اگر نسبت به قرآنی که بر بنده خودمان نازل گردانیدیم در شک و شبهه هستید، یک سوره از مانند آن کسی که درس نخوانده بیاورید و گواهان خود را بخوانید اگر راست می‌گوئید.» و نیز در سوره اسراء آیه ۸۸ فرموده: « قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلٰی اَنْ يَّاتُوْا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْاٰنِ لَا يَأْتُوْنَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيْرًا - یعنی بگو هرگاه انسان‌ها و جنها گرد هم آیند که مانند این قرآن بوجود بیاورند نخواهند توانست، هر چند پشتیبان یکدیگر باشند.» لکن نه در زمان خود آن حضرت و نه در زمان بعد از آن نتوانستند مانندش را بیاورند.

اولاً: معاصرین خود آن حضرت با وجود اینکه در آن زمان خصوصاً در حجاز، علم فصاحت و بلاغت بسیار ترقی کرده بود، نتوانستند مثلش را بیاورند و از همین جهت بود که خدای تعالی قرآن را اعظم معجزات آن حضرت قرار داد. پس اگر مثل قرآن را می‌آوردند دیگر مجبور نمی‌شدند به معارضه کردن و جنگ نمودن به جان و مال بپردازند. چه واضح است که جنگ نمودن به زبان آسان‌تر است. لذا اگر قادر بودند مانند قرآن کتابی می‌آوردند و ادعای آن حضرت را باطل می‌کردند، پس هیچ جنگی واقع نمی‌شد و همین که ایشان این همه جنگ نمودند دلیلی است بر اینکه از آوردن مثل قرآن عاجز بودند.

ثانیاً: از زمان آن حضرت تا کنون نیز کسی نتوانسته مانند قرآن بیاورد چرا که عجم‌ها مسلماً نمی‌توانند، چه پر واضح است کسی که اصلاً زبان فارسی نداند نمی‌تواند اشعاری مانند فردوسی و امثال آن بگوید. و اما عجم‌هایی که تحصیل عربی نموده اند جزء عرب‌ها می‌باشند. اما عرب‌ها، پس غیر علمای ایشان واضح است که نمی‌توانند بیاورند، چه روشن است کسی که بهره‌ای از علم ندارد عاجز است از تألیف نمودن کتاب علمی. پس باقی می‌ماند علمائی که عربی هم می‌دانند، آنها نیز مسلم است که تمامشان نمی‌توانند بیاورند، چرا که قرآن کریم کتابی است در سیر انبیاء و حکمت الهی و متضمن قوانینی است که جامعه بشریت را منظم می‌سازد و صلاح و فساد ایشان را بیان می‌کند، پس بدیهی است عجز علمائی که از این علم بهره‌ای نداشته باشند، مثل اینکه بدیهی است منجم نمی‌تواند کتابی به طریق احسن در طب بنویسد و همچنین طبیب نمی‌تواند کتابی به طریق احسن در علم جغرافیا بنویسد، پس باقی می‌ماند علمائی که دارای علوم قرآنی هستند و عربی هم می‌دانند. با قطع نظر از این که هرکه هر چه از این فن دارد از قرآن دارد، مع‌هذا آنها هم نتوانستند بیاورند زیرا اگر

چنین کتابی را در این هزار و چهارصد (۱۴۰۰) سال آورده بودند مخفی نبود، خصوصاً با وجود این همه مخالفینی که در این چهارده قرن بوده‌اند و به زعم خودشان کتاب‌ها بر ردّ دین اسلام نوشته‌اند، چه در عصر حاضر مخالفین، این همه تبلیغ بر ردّ دین اسلام می‌کنند و میلیاردها پول خرج آن تبلیغات می‌نمایند، پس اگر چنین کتابی بود یا می‌توانستند تألیف کنند فوراً منتشر می‌نمودند و به دنیا عرضه می‌داشتند که ای مردم دنیا چنین کتابی بهتر از قرآن آورده ایم و از این طریق خیلی آسان‌تر و بهتر نتیجه می‌گرفتند و دیگر مجبور به گفتن سخنان بیهوده نمی‌شدند و یا از بی‌چارگی دست به دامن حيله های عوام فریبانه نمی‌گشتند.

پس نتیجه بیانات گذشته این شد که قرآن معجزه ای است باقی و در هر عصر معجزات آن تازه تر می‌گردد و این دلیل است بر این که پیغمبر اسلام (ص) خاتم انبیاء است.

از جمله‌ی این معجزات آیاتی است که خبر از امور غیبیّه داده است و آنها نیز بر دو قسم است:

قسم اول: آیاتی که اعجاز آنها در زمان خود پیغمبر (ص) ظاهر گشته، لکن آن آیات شاهد مثال ما نیست. هر که خواهد رجوع کند به کتاب عشرات از صفحه ۵۲۴ الی ۵۲۹ که بیست و دو مورد از آن را بیان کرده است.

قسم دوم: آیاتی است که از اموری که اعجاز آن در زمان‌های بعد ظاهر می‌گردد خبر می‌دهد و این آیات در اینجا شاهد مثال ماست. چنانچه در آیه ۸۸ سوره ص می‌فرماید: «وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ - یعنی البته شما خواهید دانست خبر قرآن را بعد از مدتی». حاصل آن که آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه اخبار قرآن را بعدها خواهید فهمید و آن آیات، بسیار است. از آن جمله آیه مبارکه ۱۷ سوره الرحمن است که می‌فرماید: «رَبُّ

الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ - یعنی پروردگار دو مشرق و دو مغرب» و در سوره معارج آیه ۴۰ می‌فرماید: « فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ - یعنی پس قسم می‌خورم به پروردگار مشرق‌ها و مغرب‌ها». آیات مذکور دلالت دارد بر اینکه زمین به عبارتی دارای دو مغرب و دو مشرق می‌باشد و به عبارت دیگر دارای مغرب‌ها و مشرق‌ها است. این خبر مخصوص قرآن کریم است و در هیچ کتاب آسمانی حتی در علم هیأت‌های سابق اثری از این مطلب نیست. اعجاز آیه اول در ۹۰۰ سال و کسری بعد از نزول قرآن ظاهر شد، زمانی که کشورهای آمریکا و دنیای جدید کشف شد و معلوم گشت که زمین به عبارتی دارای دو مشرق و دو مغرب است و در زمان نزول قرآن کسی از این مطلب خبری نداشت، به جز خدائی که خالق زمین است و می‌دانسته که در طرف دیگر زمین مانند این طرف افرادی زندگی می‌کنند. هنگامی که آنجا روز است اینجا شب است و بالعکس. او تعالی می‌دانسته که مردم در زمان‌های بعد دور زمین گردش خواهند کرد و با تفحص عمیق به دست خواهند آورد که زمین کروی است و حرکت وضعی دارد. لحظه به لحظه روی زمین از طرفی آفتاب طلوع می‌کند و از طرفی غروب می‌نماید و در اثر گردش زمین مشرق‌ها و مغرب‌ها حاصل می‌شود، زیرا مغرب نقطه‌ای از زمین را گویند که آفتاب در آنجا پنهان می‌شود و مشرق محلی است که آفتاب از آنجا طلوع می‌کند. پس با این حساب نقطه به نقطه روی زمین مشرق و مغرب است که این مطلب در زمان ما ظاهر گشته و مورد اتفاق نظر کلیه ملل می‌باشد و قبل از تمدن اروپا کسی از این مطلب اطلاعی نداشت. پس ثابت می‌شود اینکه چون خدای تعالی می‌خواست که پیغمبرش را خاتم النبیین قرار دهد و دین او تا قیام قیامت باقی باشد فلذا در هر عصری احتیاج به معجزه‌ای جدید دارد تا گرویدن به آن نبی خاتم سهل باشد.

و از آن جمله آیه مبارکه ۱۹ سوره حجرات که می فرماید: « وَ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ - یعنی و در آن زمین از هر چیز موزونی (دارای وزن مخصوص) آفریدیم و رویندیم ». دقت فرمایید که آیه مبارکه چگونه خبر می دهد از اینکه هر چیزی وزن مخصوصی دارد و این از کشفیات جدید است. پس خدائی که می خواسته پیغمبرش را خاتم پیغمبران قرار دهد، این مطلب را چهارده قرن قبل، از زبان پیغمبرش در کلام مجیدش خبر داده تا مردم زمانهای بعد از پیغمبرش هم بدانند که آن حضرت از جانب خدای تعالی است .

این چند آیه برای نمونه عرض شد و الا کتابها راجع به امور غیبیه قرآن کریم و سایر معجزات آن نوشته شده و هر که خواهد به کتب مربوطه رجوع کند.

دلیل دوم (بر خاتمیت آن حضرت(ص)):

وقتی هر چیزی را (چه از جسمانیت باشد و چه از روحانیت) ملاحظه نمائیم، سه حد برای آن می یابیم که حد نقیصه، حد کمال و حد زیاده می باشد و از بدیهیات است که کمال هر چیزی به حد وسط آن است، مثلاً از صفات، مانند شجاعت نسبت به تهوّر و جبن، و سخاوت نسبت به اسراف و امساک، و یا در غذاها، پخته بالنسبه خام و سوخته و همچنین سایر چیزها که حد زیاده و نقیصه‌ی آن مذموم و حد وسط آن مدح و حد کمال آن چیز است. از همین جهت است که علمای علم اخلاق فرموده اند که هریک از صفات مذمومه را به ضد آن معالجه کنید، مثلاً اگر کسی اسراف کننده باشد باید مدّت معینی امساک کند تا به حد کمال برسد و همچنین بالعکس. و همین است سرّ شرایع قبل از اسلام که در قانون عبادات و احکام به حد زیاده یا نقیصه بوده اند تا مردم را به حدّ اعتدال برساند و چون به حد اعتدال رسید دیگر زیاده از حدّ اعتدال عقلاً مذموم خواهد بود، لذا باید جعل قانون، مختوم گردد (چنان که گردیده

است) تا زیاده از حد آن مذموم نباشد. همچنین جعل قانون و ارسال رُسل و انزال کتب برای تکمیل نفوس انسانی است و انسان هم مرکب است از روح و بدن، لذا در شرع مراعات هر دو شده و شارع هم برای هر یک حدی تعیین فرموده است. پس از ذکر این مقدمه ادعای ما این است:

تنها قانونی که به حد کمال رسیده و جنبه روحانی و جسمانی را از نظر صلاح و فساد دنیوی و اخروی در نظر گرفته باشد، قانون اسلام است و هیچیک از قوانین عالم که مخالف این قانون باشد بهتر از آن نخواهد بود، بلکه مذموم است چون یا حد زیاده است یا حد نقصان. چه بسا بسیاری از موضوعات هستند که سایر قوانین اصلاً معترض نشده‌اند و این در حالی است که قانون اسلام هیچ جزئی و کلی را فروگذار نکرده است. پس بر مخالف است که قانونی بیاورد در قبال هر یک از قوانین اسلام که عقلاً بهتر از این قانون باشد (البته در نزد عقل سلیم که خالی از اغراض نفسانیه باشد)، لذا چون به حد اعتدال رسید باب نبوت ختم گردید و دیگر جعل قانون و آمدن پیغمبری که آورنده شریعت جدید باشد بعد از رسیدن به حد کمال مذموم است و در سابق اثبات شد که خدای تعالی فعل قبیح انجام نمی‌دهد.

**دلیل سوم (بر خاتمیت آن حضرت(ص)):**

بعد از آنکه نبوت و عصمت آن حضرت ثابت شد، پس چون خود آن حضرت ادعای خاتمیت فرموده ثابت است خاتم بودنش. اما دلائل بر ادعای خاتمیت بسیار است لکن به جهت اختصار کفایت می‌شود به یک آیه و یک حدیث.

پروردگار مهربان ما در آیه مبارکه ۴۰ سوره احزاب فرموده: « مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ - یعنی محمد(ص) پدر هیچ یک از مردان شما نمی‌باشد بلکه فرستاده خدای تعالی و ختم کننده پیغمبران است.»

تنبیه: بعضی از دشمنان ما اشکال کودکانه ای به آیه مبارکه وارد کرده اند که خاتم به معنای انگشتر است و انگشتر به معنای زینت است. لذا خدای تعالی تشبیهی کرده است که آن حضرت زینت پیغمبران است.

جواب این اشکال کودکانه این است: اولاً قرآنی که مورد قبول جمیع مسلمین است تمام قُرْآن خاتم را به کسر تاء خوانده اند و از میان قراء تنها عاصم است که خاتم خوانده است. ثانیاً اهل لغت و مفسرین اتفاق دارند که خاتم و خاتم هر دو به معنای ختم کننده است مانند طالع و طالع که به معنای طلوع کننده است.

و اما حدیثی که جمیع فرق مسلمین آنرا قبول دارند حدیث منزلت است و شهرت این حدیث به قدری زیاد است که در بحث امامت با این حدیث شیعیان با سنی‌ها محاجّه می‌کنند و آن حدیث این است که پیغمبر خاتم(ص) به وصی خود حضرت علی ابن ابیطالب(ع) فرمود که: « يَا عَلِيُّ أَنْتَ مَنِّي بِمَنْزَلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي - یعنی یا علی تو نسبت به من به مانند هارون(ع) هستی نسبت به موسی(ع)، فرقی که وجود دارد این است که بعد از من هیچ پیغمبری نخواهد آمد.»

حاصل آنکه مسلم است که آن حضرت ادعای خاتمیت فرموده و به نصّ آیه مبارکه سوم و چهارم سوره نجم که فرموده: « وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى - یعنی پیغمبر(ص) از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید. نیست گفته او مگر وحی که به او داده شده است.» پس ادعای آن حضرت ناشی از وحی الهی بوده و پس از ثابت شدن نبوتش و مسلم بودن ادعایش، خاتمیت آن حضرت ثابت است.

تبصره: عقیده ما این است که همین قرآن فعلی که در دسترس همه مسلمین است عیناً همان قرآنی است که بر پیغمبر اکرم(ص) نازل شده و حتی یک حرف آن کم یا اضافه



نشده است. برای اثبات این عقیده، بزرگان ما کتاب‌ها نوشته اند و از آن جمله کتاب (صد مقاله سلطانی) می‌باشد و آن کتابی است که تقریباً عموم مردم می‌توانند از آن استفاده کنند. کتاب مذکور مفصلاً در خصوص این مطلب گفتگو کرده و دلیل مختصر این عقیده بدین شرح است:

مدارک دینی ما قرآن و اخبار است. و اما طبق احادیث صحیحی که آیت الله بروجردی در کتاب جامع احادیث شیعه صفحه ۶۴ از حضرات معصومین (علیهم السلام) نقل فرموده، اخبار باید مراجعه و تطبیق شود با قرآن کریم و اگر قرآن دست خورده باشد از حجیت ساقط می‌شود، چنانچه اگر معلوم شود در سندی دست برده باشند، در تمام عالم نزد همه عقلاً از سندیت خارج است. پس وقتی حجّت از میان مردم برداشته شد مردم بلا تکلیف می‌مانند فلذا در این حال اگر خدای تعالی مردم را به خود واگذارد خلقتش عبث خواهد شد و سابقاً ثابت شد که حق تعالی فعل عبث انجام نمی‌دهد. بنابراین یا خدای تعالی پیغمبر دیگری می‌فرستد که حجّت میان مردم باشد و یا قرآن کریم را از اینکه دیگران در آن دست ببرند حفظ می‌کند و چون سابقاً ثابت شد که خدای تعالی باب نبوت را مسدود فرموده، پس به حکم عقل قطعاً قرآن کریم را حفظ می‌فرماید و این مطلب عقلی را قرآن کریم هم تأیید فرموده است. چنانچه در سوره حجر آیه ۹ می‌فرماید: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ - یعنی همانا ما خودمان قرآن را فرستادیم و ما آن را حفظ خواهیم کرد». و آنچه را که قادر مطلق حافظ آن باشد چه کسی می‌تواند دست برد زند. پس بنابر اصل ثابت کم و زیاد نشدن قرآن، کلیه احادیثی که مخالف با این اصل باشد، در هر کتابی و از هر که باشد، مورد قبول نیست.

پیغمبر ما (ص) پیرو هیچ یک از انبیاء قبل نبود:

علامه مجلسی (قدس سره) در بحار در کتاب النبوه طبع جدید جلد ۱۸ باب ۲ از صفحه ۲۲۴ احادیثی را نقل می‌کند که مشتمل است بر چگونگی نزول وحی بر آن حضرت (ص)، در این که آن حضرت (ص) قبل از بعثت مُتَعَبَّد به شریعتی از شرایع انبیاء قبل بوده یا نه تا آنکه از صفحه ۲۷۱ اقوال بزرگان شیعه و سنی در این بحث و دلائلی که ایشان عقلاً و نقلاً بیان کرده‌اند را نقل می‌فرماید و در صفحه ۲۷۷ می‌فرماید: آنچه که از اخبار معتبر و آثار مستفید آن برای من ظاهر شده، این است که آن حضرت (ص) قبل از بعثتش از همان وقتی که کامل‌تر گردانید عقلش را در ابتداء عمرش پیغمبر بوده که مؤید بوده به روح القدس، سخن می‌گفت با او ملک و می‌شنید صدای ملک را و می‌دید ملک را در خواب. پس بعد از چهل سال رسول گردید و ملک علناً با او سخن می‌گفت و قرآن بر او نازل شد و مأمور تبلیغ گردید. آن حضرت خدای تعالی را قبل از آن به اقسام عبادات، عبادت می‌نمود، حال آن عبادات یا موافق بود با آنچه که بعد از تبلیغ به آن مأمور شد و این روشن‌تر است و یا به صورت دیگری بود. به این نحو که یا موافق بود با شریعت حضرت ابراهیم (ع) و یا موافق شریعت انبیاء دیگر، اما نه بر وجهی که تابع آنها باشد و عمل به شریعت ایشان کرده باشد، بلکه به این نحو که آنچه وحی می‌شد به آن حضرت (ص) مطابق بود با بعضی از شرایع قبل. بعد از آن تا صفحه ۲۸۱ احادیث و قرائنی چند بیان می‌فرماید که قولش را اثبات می‌کند، طالبین تفصیل رجوع به کتاب مذکور نمایند.